

Rule of Law and Political Power

Reza Bakhshi-ani¹ | bakhshiani_reza@gsme.sharif.edu
Masoud Nili² | m.nili@sharif.ir
Seyed Mahdi Barakchian³ | m.barakchian@imps.ac.ir

Received: 2021/11/14 | Accepted: 2022/01/15

Abstract The purpose of this article is to examine the effect of political power on rule of law as a basis for economic development. Political power consists of two key components: power transition and power distribution. Power might be centralized in the hands of a small group or distributed among different groups. Power transition is also distinguished by democratic or non-democratic power. In the present study, the application of descriptive-analytical approach provides evidence that centralized political power leads to the violation of citizens' rights by the politicians. Conversely, decentralized political power restricts the politicians and consequently, prevents the violation of legal rights. Then, the application of an empirical approach and the analysis of 102 countries' data reveal that intensification in political power concentration will reduce the rule of law quality. In addition, the results indicate that controlling the power distribution effect will remarkably reduce the power transition's effect on the quality of rule of law. Sensitivity analysis also demonstrates the results' stability after changing the dependent variable, adding other control variables and using the instrumental variable method.

Keywords: Rule of Law, Political Power Distribution, Political Power Transition, Political Regime, Democracy.

JEL Classification: P16, P26, O10.

1. Ph.D. Student, Faculty of Management and Economics, Sharif University of Technology, Tehran, Iran.
1. Associate Professor, Faculty of Management and Economics, Sharif University of Technology, Tehran, Iran
(Corresponding Author).
1. Assistant Professor, Institute for Management and Planning Studies, Tehran, Iran.

حاکمیت قانون و قدرت سیاسی^۱

رضا بخشی‌آنی | bakhshiani_reza@gsmc.sharif.edu

دانشجوی دکتری دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه صنعتی شریف، تهران، ایران.

مسعود نیلی | m.nili@sharif.ir

دانشیار دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه صنعتی شریف، تهران، ایران
(نویسنده مسئول).

سیدمهدی برکچیان | m.barakchian@imps.ac.ir

استادیار موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی، تهران، ایران.

مقاله پژوهشی

پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۵

دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۲۳

چکیده: هدف این پژوهش، بررسی اثر قدرت سیاسی بر حاکمیت قانون است که بستر رشد و توسعه اقتصادی را فراهم می‌آورد. قدرت سیاسی شامل دو مولفه کلیدی است: انتقال قدرت و توزیع قدرت. قدرت می‌تواند به صورت متمرکز در اختیار یک گروه محدود باشد یا میان گروه‌های مختلف تقسیم شود. از سوی دیگر، انتقال قدرت می‌تواند به صورت دموکراتیک یا غیردموکراتیک از فردی به فرد دیگر منتقل شود. در پژوهش حاضر، با استفاده از رویکرد توصیفی - تحلیلی استدلال می‌شود که تمرکز قدرت سیاسی، امکان نقض مستمر حاکمیت قانون مانند نقض حقوق مالکیت و اجرای قراردادها توسط سیاستمدار را فراهم می‌سازد. در مقابل، قدرت سیاسی غیرمتمرکز، از طریق محدودسازی سیاستمدار به تقویت رویه‌های قانونی منجر می‌شود. سپس، با اتخاذ رویکرد تجربی و با بهره‌گیری از داده‌های ۱۰۲ کشور در بازه زمانی ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۰، نشان داده می‌شود که افزایش تمرکز قدرت سیاسی کاهش کیفیت اجرای رویه‌های قانونی را در پی دارد. علاوه بر این، نتایج بیانگر آن است که با کنترل اثر توزیع قدرت، مولفه انتقال قدرت اثر معناداری بر کیفیت حاکمیت قانون ندارد. تحلیل حساسیت بیانگر پایداری نتایج نسبت به تغییر متغیر وابسته، افزودن سایر متغیرهای کنترل، و استفاده از روش متغیر ابزاری است.

کلیدواژه‌ها: حاکمیت قانون، توزیع قدرت سیاسی، انتقال قدرت سیاسی، نظام سیاسی،

دموکراسی.

طبقه‌بندی JEL: P16, P26, O10.

۱. این پژوهش مستخرج از رساله دکتری نویسنده نخست در دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه صنعتی شریف است.

چرا برخی کشورها توانسته‌اند طی دهه‌های گذشته، فرایند توسعه اقتصادی مبتنی بر خلاقیت و نوآوری را به‌خوبی شکل دهند و در مقابل، برخی کشورهای دیگر در فرایند توسعه دچار شکست و ضعف شده‌اند؟ همواره کیفیت نهادهای مرتبط با حاکمیت قانون شامل حقوق مالکیت، اجرای قراردادها، عملکرد دادگاه‌ها و پلیس جزو عوامل تعیین‌کننده در شکل‌گیری فرایند توسعه در کشورهای مختلف بوده است. پژوهش‌ها با استفاده از روش‌های تجربی نشان می‌دهند سایر عوامل مانند جغرافیا، فرهنگ، و مذهب با کنترل اثر نهادهای مرتبط با حاکمیت قانون اثر معناداری بر عملکرد اقتصادی ندارند (Robinson & Acemoglu, 2012). با توجه به موارد فوق، این پرسش مطرح می‌شود که چه عواملی در شکل‌گیری نهادهای مرتبط با حاکمیت قانون موثر هستند؟ چرا برخی کشورها توانسته‌اند یک نظام قانونی و حقوقی پیشرفته برای حمایت از حقوق مالکیت مادی و معنوی ایجاد کنند، اما برخی کشورهای دیگر در صیانت از ساده‌ترین نوع اجرای حاکمیت قانون، مانند حقوق مالکیت بر زمین، دچار شکست و ضعف شده‌اند؟

برخی مطالعات نوع نظام قانونی مشتمل بر دو نوع نظام عرفی و نظام مدنی را بر کیفیت اعمال حاکمیت قانون موثر می‌دانند (Lipset, 1994). نظام عرفی مبتنی بر سنت حقوقی بریتانیا است که عمدتاً در مستعمرات سابق بریتانیا اعمال می‌شد و در آن هیچ‌گونه قانون مدون و تعریف‌شده‌ای برای مسائل حقوقی، جرم و میزان مجازات وجود نداشت. این نوع نظام حقوقی، مبتنی بر وجود چالش یا تعارض بین دو فرد یا گروه ذی‌نفع است که برای حفظ حقوق خود در برابر قاضی و هیئت منصفه اقدام به طرح شکایت یا دفاعیه می‌کند. تشخیص درستی یا نادرستی مدعا در سنت عرفی با هیئت منصفه‌ای متشکل از مردم عادی است. اما در نظام مدنی که مبتنی بر سنت حقوقی فرانسه است و عمدتاً در مستعمرات سابق این کشور دنبال می‌شد، تمامی مسائل حقوقی دارای قوانین تعریف‌شده و مدون است. در این نوع سنت حقوقی، تمامی جرایم در قانون تعریف گشته و برای آن مجازات دقیقی تعیین شده است.

در کنار سنت حقوقی، برخی مطالعات اثر استعمار را نه از مسیر نوع نظام حقوقی، بلکه از مسیر کیفیت شکل‌گیری ساختار قدرت سیاسی در کشورهای مستعمره، بر عملکرد و فرایند توسعه اقتصادی موثر ارزیابی می‌کنند. این مطالعات با ارائه مشاهدات تاریخی، توضیح می‌دهند که مهاجران اروپایی دو راهبرد متفاوت را در خصوص مستعمرات دنبال کرده‌اند. در راهبرد اول، مهاجران اروپایی

در مناطقی که به‌طور گسترده ساکن شده‌اند، مانند کشورهای آمریکای شمالی، این انگیزه را داشته‌اند که با هدف حفظ حقوق قانونی خود، ساختار سیاسی مبتنی بر توزیع قدرت سیاسی میان نخبگان شکل دهند تا از شکل‌گیری انحصار در قدرت و نقض حقوق قانونی خود جلوگیری نمایند. در مقابل، مناطقی که مهاجران اروپایی در آن ساکن نشده‌اند، این انگیزه را داشته‌اند که با هدف استخراج منابع طبیعی آن مناطق و نقض حقوق قانونی ساکنان بومی، نظام‌های سیاسی مبتنی بر قدرت متمرکز سیاسی شکل دهند (Acemoglu et al., 2002). همچنین، مطالعات مختلف نشان می‌دهد افزایش کیفیت نهادهای سیاسی سبب افزایش کیفیت حمایت از حقوق قانونی فعالان اقتصادی در حوزه‌های مالکیت، سرمایه‌گذاری، و عقد قراردادهای شده است. بهبود حاکمیت قانون در مرحله بعد به افزایش سرمایه‌گذاری و حضور بیش‌تر شهروندان در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی منجر شده که این خود فرایند توسعه را به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه ارتقا می‌بخشد (Sobhani & Bayat, 2014; Taiebnia & Nikoonesbati, 2013; Nasiri Khalili & Behniafar, 2020).

مطالعات صورت‌گرفته در حوزه دانش اقتصاد سیاسی، عمدتاً قدرت سیاسی را در شکل‌گیری عملکرد حاکمیت قانون و نهادهای قانونی موثر می‌دانند (Acemoglu et al., 2002). این مطالعات توضیح می‌دهند که قدرت سیاسی در هر کشوری مولفه کلیدی شکل‌دهنده ساختار سیاسی و فرایند تصمیم‌گیری در خصوص کیفیت تخصیص منابع، مشارکت گروه‌های ذی‌نفع در فرایندهای سیاسی، و قابلیت محدودسازی سیاستمدار در اعمال رفتارهای سودجویانه است. قدرت سیاسی از دو مولفه کلیدی تشکیل می‌شود: توزیع قدرت سیاسی و انتقال قدرت سیاسی. توزیع قدرت سیاسی در یک کشور می‌تواند یا به صورت متمرکز در اختیار فرد یا جمع محدودی از نخبگان سیاسی باشد یا به صورت متکثر میان گروه‌های ذی‌نفع مختلف تقسیم شده باشد. انتقال قدرت سیاسی نیز می‌تواند به صورت دموکراتیک و در قالب انتخابات رقابتی باشد یا به صورت غیردموکراتیک و انتقال قدرت به صورت انحصاری، مانند نظام‌های پادشاهی از پدر به فرزند، رخ دهد.

در این پژوهش با ارائه یک چارچوب تحلیلی، نقش دو مولفه کلیدی انتقال قدرت و توزیع قدرت در شکلدهی سازوکارهای حاکمیت قانون مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و بر این نکته تأکید می‌شود که صرف وجود سازوکارهای دموکراتیک انتقال قدرت، ضمانت کافی برای حمایت از حقوق قانونی شهروندان ایجاد نمی‌کند. در ادبیات سیاسی، عموماً بر نقش سازوکارهای دموکراتیک انتقال قدرت مانند انتخابات آزاد و رقابتی، حضور فعالانه احزاب سیاسی و رسانه‌های آزاد تأکید می‌شود (Persson & Tabellini, 2006). این در حالی است که تجربه بسیاری از دموکراسی‌های در حال توسعه نشان می‌دهد که صرف حضور مولفه‌های

فوق به شکل‌گیری نهادهای حامی حقوق قانونی شهروندان منجر نشده است. در مقابل، مطالعات دیگر نشان می‌دهد که توزیع قدرت میان بازیگران سیاسی مختلف، نقش مهم‌تری در شکل‌گیری نهادهای حامی حقوق قانونی شهروندان ایفا کرده است (Besley & Kudamatsu, 2008). توزیع قدرت سیاسی میان بازیگران سیاسی سبب می‌شود که یک بازیگر به‌تنهایی امکان و قدرت نقض حقوق قانونی سایر بازیگران و گروه‌های سیاسی را پیدا نکند.

در این پژوهش تلاش می‌شود دو گام برای ارتقای ادبیات این حوزه برداشته شود. ابتدا، با ارائه یک الگوی تحلیلی، دو مولفه کلیدی ساختار قدرت سیاسی شامل انتقال قدرت و توزیع قدرت از یکدیگر تفکیک می‌شود و اثر هر یک بر شکل‌دهی نهادهای مبتنی بر حاکمیت قانون مورد بحث قرار می‌گیرد. در گام دوم، با ارائه یک مدل تجربی، جمع‌بندی تحلیلی گام اول مورد آزمون قرار می‌گیرد و نشان داده می‌شود که با کنترل اثر مولفه توزیع قدرت، مولفه انتقال قدرت واجد اثر معناداری بر کیفیت حاکمیت قانون نیست. نتایج به‌دست‌آمده نسبت به افزودن متغیرهای کنترل، تغییر متغیر وابسته، و استفاده از روش متغیر ابزاری، پایدار هستند. این نتایج، می‌تواند توجه اندیشمندان حوزه سیاست، سیاستگذاری، و نهادهای قانونگذاری ایران را نسبت به اهمیت مولفه توزیع قدرت سیاسی و کارکردهای آن در شکل‌دهی به نهادهای حامی حقوق قانونی شهروندان به عنوان بنیان اصلی توسعه اقتصادی جلب نماید.

مبنای نظری پژوهش

در خصوص این‌که چه عواملی سبب شده است سازوکارهای حامی حقوق قانونی شهروندان و مولد توسعه اقتصادی در برخی کشورها شکل بگیرد، تاکنون نظریات مختلفی ارائه شده است. برخی صاحب‌نظران علوم اجتماعی، فرهنگ (اعتقادات، ارزش‌ها و ترجیحات ذهنی افراد) را عامل اثرگذار بر حمایت از فعالیت‌های اقتصادی می‌دانند (Guiso et al., 2009). طبق این فرضیه، تفاوت در ترجیحات ذهنی و فرهنگی افراد، به اهمیت سایر عوامل یا حتی مهم‌تر از تمامی آنان است و می‌تواند حقوق فعالان اقتصادی را به‌شدت تحت تاثیر قرار دهد. این دست صاحب‌نظران به منظور نشان دادن اثر فرهنگ بر توسعه اقتصادی، بر وجه خاصی از آن مانند مذهب (Barro & McCleary, 2003) یا سرمایه اجتماعی (Whiteley, 2000) تمرکز کرده‌اند. همچنین، برخی مطالعات نشان می‌دهند که بین فرهنگ و نهادهای قانونی حامی حقوق فعالان اقتصادی ارتباط وجود دارد (Tabellini, 2010). بر مبنای این مطالعات، متغیر فرهنگ از مسیر ارزش‌های اجتماعی اثر خود را بر توسعه اقتصادی جوامع می‌گذارد. در کنار عامل فرهنگ، برخی پژوهشگران وضعیت جغرافیایی هر کشور مانند شرایط آب‌وهوایی،

کیفیت خاک، و میزان بیماری‌زا بودن محیط را بر توسعه اقتصادی موثر می‌دانند (Sachs, 2003). برای مثال، برخی مطالعات توضیح می‌دهند که چگونه شیوع بیماری مالاریا در صحرای آفریقا موجب کاهش نرخ رشد اقتصاد کشورهای این منطقه شده است. همچنین، کیفیت بهتر شرایط آب‌وهوایی و خاک، موجب ارتقای بهره‌وری بخش کشاورزی و توسعه نهادهای قانونی می‌شود (Bloom et al., 1998). در مقابل، مطالعات دیگر بر نقش کلیدی حقوق مالکیت در شکل‌دهی به عملکرد اقتصادی کشورهای مختلف تاکید دارند (Acemoglu et al., 2002). کیفیت نظام قانونی در حمایت از حقوق مالکیت، انگیزه سرمایه‌گذاری در زمینه‌های مختلف صنعتی و کشاورزی و فناوری‌های برتر را فراهم ساخته و از این طریق، رشد اقتصادی پایداری را نتیجه داده است. در مقابل، نقض مستمر حقوق مالکیت توسط قدرت سیاسی، باعث کاهش انگیزه سرمایه‌گذاری و در نتیجه تخریب فرایند رشد شده است. این مطالعات، در مقابل فرضیات فرهنگ و جغرافیا، بر نقش نهادهای سیاسی تاکید می‌کنند و این نکته را تبیین می‌سازند که نهادهای سیاسی، به دلیل آن که شکل‌دهنده ساختار قدرت در یک نظام سیاسی هستند، نقش کلیدی در شکل‌گیری سازوکارهای حمایت یا نقض حقوق مالکیت دارند (Acemoglu et al., 2002). نهادهای سیاسی دو مولفه قدرت سیاسی شامل انتقال قدرت و توزیع قدرت را شکل می‌دهند. انتقال قدرت می‌تواند به صورت دموکراتیک و در قالب انتخابات آزاد و رقابتی از فردی به فرد دیگر منتقل شود یا این‌که به صورت انحصاری، مانند ارث در نظام‌های پادشاهی، در حلقه بسته گروه حاکم جابه‌جایی صورت پذیرد. توزیع قدرت نیز می‌تواند به صورت متمرکز در اختیار فرد یا گروه حاکم باشد یا این‌که میان افراد و گروه‌های ذی‌نفع مختلف تقسیم گردد (Acemoglu et al., 2002).

برخی مطالعات در حوزه علوم سیاسی و اقتصادی، مولفه دموکراسی را به عنوان یکی از مولفه‌های کلیدی قدرت سیاسی، عامل موثری در حمایت از حقوق قانونی شهروندان و توسعه اقتصادی معرفی می‌کنند. از منظر این مطالعات، ارتقای سطح دموکراسی به ارائه بهتر عرضه کالای عمومی منجر می‌شود که نتیجه آن، توسعه اقتصادی است (Lindert, 2004; Persson & Tabellini, 2006). در مقابل، مطالعات دیگر نشان می‌دهند که اثر بازتوزیعی دموکراسی به نقض حقوق قانونی شهروندان قشر ثروتمند جامعه و تضعیف فرایند توسعه منجر می‌شود. این مطالعات توضیح می‌دهند که ساختار متشکل گروه‌های ذی‌نفع در نظام‌های دموکراتیک سبب می‌شود رقابت این گروه‌ها بر سر کسب قدرت و دستیابی به سهم بیش‌تر از کیک اقتصاد، در نهایت به سرمایه‌گذاری کم‌تر و تخریب روند توسعه منجر شود (Alesina & Rodrik, 1994; Gerring et al., 2012). بنابراین، نوعی ابهام در خصوص اثر دموکراسی بر تضعیف یا تقویت حاکمیت قانون در کشورهای مختلف مشاهده می‌شود.

به منظور تبیین روش پژوهش، ابتدا فرضیه‌های پژوهش بر اساس مبانی نظری استخراج و تبیین می‌شود. سپس، مشاهده‌های آماری در خصوص اثرات دو مولفه انتقال قدرت و توزیع قدرت ارائه می‌گردد. در نهایت، الگوی تجربی برای آزمون فرضیه‌های پژوهش معرفی می‌شود.

این محث که توزیع قدرت سیاسی، سیاستمدار را در اتخاذ سیاست‌های دلخواه محدود می‌سازد، در قالب یک مدل نظری در ادبیات تبیین گردیده است (Persson et al., 1997). قدرت سیاسی غیرمتمرکز امکان نقض مستمر حقوق قانونی فعالان اقتصادی را از سیاستمدار سلب می‌کند و با شکل‌دهی نوعی فرایند چانه‌زنی میان بازیگران مختلف عرصه قدرت سیاسی، دسترسی آزاد و شفاف شهروندان را به داده‌ها و نتایج سیاست‌ها افزایش می‌دهد. سیاستمدار به دلیل حضور در فرایندهای تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری به‌طور طبیعی از نوعی انحصار در دسترسی به داده‌ها و برآیند سیاست‌ها برخوردار است. تقسیم قدرت سیاسی میان گروه‌های ذی‌نفع مختلف سبب می‌شود که امکان سوء استفاده از این نوع دسترسی‌ها محدود شود.

توزیع قدرت سیاسی میان بازیگران مختلف این امکان را فراهم می‌سازد که سایر بازیگران از قدرت لازم برای ارزیابی عملکرد سیاستمدار و محدودسازی رفتارهای مخرب وی برخوردار باشند. سیاستمدار در این حالت مجبور است برای پیشبرد سیاست‌ها، نظر مثبت و منافع سایر بازیگران را نیز جلب نماید (Alesina & Rosenthal, 1995). در مقابل، قدرت سیاسی متمرکز به سیاستمدار امکان می‌دهد که در جهت بیشینه‌سازی منافع خود، حقوق قانونی سایر گروه‌های ذی‌نفع را نقض نماید. برای مثال، قدرت متمرکز در ونزوئلا سبب شد که هوگو چاوز^۱، رییس‌جمهوری سابق که بعد از یک انتخابات دموکراتیک در سال ۱۹۹۸ به قدرت رسید، بتواند با استفاده از تمرکز بالای قدرت، انحصار بخش مهمی از منابع اقتصادی مانند بخش نفت و معادن را در اختیار خود درآورد. وی با نقض مستمر حقوق قانونی، اقدام به مصادره دارایی‌ها و شرکت‌های خصوصی کرده و با هدف کسب محبوبیت، سیاست‌های بازتوزیعی شدید اقتصادی را اجرایی ساخته است. وی با استفاده از اختیارات ریاست جمهوری، پارلمان را منحل کرد و با اصلاح قانون اساسی، ضمن رفع محدودیت دوره‌های ریاست جمهوری، بر دامنه قدرت خویش افزود. وی سپس، دادگاه قانون اساسی را تحت کنترل خود درآورد و کلیه قضات منتقد خود را از کار برکنار کرد. تمرکز بالای قدرت در شخص رییس‌جمهوری سبب شد

1. Hugo Chávez (1954-2013)

که چاوز بتواند سیاست‌های محدودکننده خود را بر سایر اقشار و گروه‌های منتقد، مانند اتحادیه‌ها، انجمن‌ها و رسانه‌ها حاکم سازد (Robinson & Acemoglu, 2012).

دموکراسی‌های در حال توسعه، عمدتاً از مسئله تمرکز بالای قدرت سیاسی رنج می‌برند. در این دموکراسی‌ها، فرد یا گروه منتخب از قدرت بالایی برای نقض حقوق اقتصادی سایر گروه‌ها برخوردارند. برگزاری انتخابات آزاد و رقابتی هیچ تضمینی برای حفظ حقوق اقتصادی گروه‌های اجتماعی ارائه نمی‌دهد. در مقابل، این امکان وجود دارد که انتخابات آزاد و رقابتی به همراه تمرکز بالای قدرت سیاسی، به شکل‌گیری تنش‌های سیاسی مستمر منجر شود. چرا که تمرکز بالای قدرت سیاسی، منافع اقتصادی حضور در مسند اجرایی را به شدت افزایش می‌دهد و هر گروهی تلاش می‌کند با تضعیف و حذف گروه‌های رقیب، امکان حضور در مسند اجرایی را پیدا کند. در مرحله بعد، گروه پیروز انگیزه دارد برای حفظ مسند اجرایی و پیروزی در انتخابات آتی، سیاست اقتصادی بازتوزیعی شدیدی را اجرایی سازد تا به وسیله آن بتواند کسب محبوبیت نماید. این سیاست‌ها در نهایت می‌تواند به کاهش سهم بخش خصوصی، مصادره شرکت‌ها، زمین‌های کشاورزی، صنایع، افزایش کنترل دولت بر بانک مرکزی و بانک‌ها، و در نهایت کاهش حقوق اقتصادی منجر شود.

مشابه تجربه ونزوئلا در بسیاری از این دموکراسی‌های در حال توسعه قابل مشاهده است. برای مثال، می‌توان به تجربه اکوادور اشاره کرد. رافائل کوئرا^۱ پس از پیروزی در یک انتخابات آزاد و رقابتی، با استفاده از قدرت و اختیارات ریاست جمهوری، اقدام به اعمال محدودیت بر نهادهای قانونی و قضایی، تغییر افراد منتقد یا مخالف و جایگزینی آنها با افراد وفادار به خود کرد. وی با اتخاذ سیاست‌های اقتصادی پوپولیستی گسترده بدون آن‌که از سمت پارلمان با ممانعت یا محدودیتی مواجه شود، توانست محبوبیت بالایی کسب کند و با اصلاح قانون اساسی و رفع محدودیت دو-دوره‌ای ریاست جمهوری، امکان حضور در انتخابات بعدی ریاست جمهوری را بیابد (De la Torre & Ortiz Lemos, 2016).

بنابراین، صرف برخورداری از سازوکارهای دموکراتیک انتقال قدرت، مانند انتخابات آزاد و رقابتی، نمی‌تواند ضمانت کافی برای حمایت سیاستمدار از حقوق قانونی فعالان اقتصادی باشد. ممکن است یک نظام سیاسی با وجود برخورداری از انتخابات آزاد، احزاب سیاسی فعال و رسانه‌های آزاد، به دلیل تمرکز بالای قدرت سیاسی، نتواند ضمانت‌های کافی برای حمایت از حقوق قانونی را به فعالان اقتصادی ارائه دهد، به گونه‌ای که فرد یا گروه منتخب بعد از انتخابات، با استفاده از قدرت بالای خود حقوق اقتصادی سایر گروه‌ها و فعالان را نقض نماید. در مقابل، ممکن است در کشورهایی با نظام‌های

غیردموکراتیک زمینه توزیع قدرت به صورت تدریجی فراهم شود. برای مثال، توزیع نسبی قدرت سیاسی بین پادشاه و لردها در انگلستان قرن ۱۶، بستر اولیه برای شکل‌گیری سازوکارهای حمایت از حقوق قانونی را در این کشور فراهم ساخت. قدرت پادشاه در انگلستان قرن ۱۶ به قدرت لردها وابسته بود. لردها ضمن مدیریت هر منطقه و کسب درآمد از طریق مالیات و تجارت، بخشی از آن را برای پادشاه ارسال می‌کردند. در مقابل، پادشاه حق مالکیت زمین را برای لردها به رسمیت شناخت و در خصوص رفع اختلاف بر سر زمین‌های لردها دادگاه‌هایی را تاسیس کرد. لردها همچنین در چند مورد، خواستار کاهش اختیارات پادشاه در سلب مالکیت زمین از لردها شدند. برای مثال، آن‌ها خواستار لغو قانونی بودند که به پادشاه اجازه می‌داد بعد از فوت یک لرد، زمین‌ها و اموال او را به‌دولت تصاحب کند. در مقابل، آن‌ها پادشاه را تحت فشار گذاشتند تا قانون ارث - به ارث رسیدن کلیه دارایی‌های یک لرد به فرزندان - را به تصویب و تایید برساند (North et al., 2009).

مشاهده‌های تاریخی بیانگر آن است که مولفه توزیع قدرت سیاسی از اهمیت به مراتب بیشتری نسبت به مولفه انتقال قدرت برخوردار است. وجود انتخابات آزاد و رقابتی به معنای انتقال دموکراتیک قدرت سیاسی از فرد یا گروهی به فرد یا گروه دیگر است. اما توزیع قاعده‌مند قدرت سیاسی میان بازیگران مختلف سبب خواهد شد که گروه یا فرد پیروز در انتخابات امکان نقض حقوق سایر بازیگران را از طریق شکل‌دهی انحصار در قدرت سیاسی و سپس اقتصادی پیدا نکند.

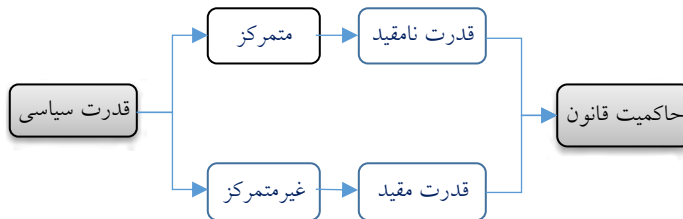
توزیع قدرت در یک نظام سیاسی می‌تواند در دو بُعد افقی^۱ و عمودی^۲ صورت پذیرد. توزیع قدرت افقی، به معنای اعمال محدودیت روی اجزای قدرت اجرایی در دولت یا هیئت حاکمه است، به‌گونه‌ای که هر جزء قدرت در برابر سایر اجزا پاسخگو شده باشد. همچنین، هیچ‌یک از اجزا از قدرت کامل برای حذف سایر اجزا در فرایند تصمیم‌گیری سیاسی یا اقتصادی برخوردار نیست. بنابراین، در این حالت قدرت میان بازیگران هم‌سطح توزیع شده است. مثال بارز این نوع توزیع قدرت، تقسیم فرایند تصویب بودجه بین دولت و پارلمان است که برای تصویب نهایی، تایید هر دو جزء قدرت ضروری است. اما در مقابل، توزیع قدرت عمودی به معنای توزیع قدرت میان بازیگران غیرهم‌سطح یا در سطوح متفاوت است. برای مثال، ممکن است قدرت بین دولت مرکزی و دولت‌های محلی یا ایالتی تقسیم شده باشد. در این حالت، قدرت بین دو بازیگر در دو سطح متفاوت توزیع شده است که به آن توزیع قدرت عمودی گفته می‌شود. تمرکز این پژوهش بر توزیع قدرت افقی میان بازیگران هم‌سطح است،

1. Horizontal
2. Vertical

به‌گونه‌ای که تقسیم قدرت میان آنان سبب می‌شود که هر بازیگر توسط قدرت سایر بازیگران مقید، محدود و پاسخگو شود (O'Donnell, 1998).

با توجه به چارچوب ارائه‌شده، میتوان فرضیه‌های پژوهش را به شرح ذیل تبیین کرد. در نظام‌هایی با قدرت سیاسی متمرکز، گروه حاکم محدودیت کم‌تری در نقض حقوق قانونی شهروندان خواهد داشت. بنابراین، این فرضیه را می‌توان مطرح کرد که قدرت سیاسی متمرکز، کیفیت حمایت از حقوق قانونی شهروندان را تضعیف می‌کند.

در نظام‌هایی با قدرت سیاسی غیرمتمرکز، دامنه عمل گروه حاکم برای نقض حقوق شهروندان محدودتر است. قدرت سیاسی توزیع‌شده امکان تاسیس بنگاه‌های اقتصادی مستقل از قدرت سیاسی و نهادهای حامی حقوق آنان را به گروه‌های مختلف می‌دهد که این امر کاهش انحصار در فضای فعالیت اقتصادی را به دنبال دارد. در نتیجه، این فرضیه را می‌توان مطرح ساخت که قدرت سیاسی غیرمتمرکز حمایت از حقوق قانونی شهروندان را افزایش می‌دهد. **شکل (۱)**، چارچوب نظری فوق را نشان می‌دهد.



شکل ۱: الگوی تحلیلی: کارکرد توزیع قدرت سیاسی

مشاهده‌های آماری

در این بخش، با هدف بررسی توأمان اثرات دو مولفه قدرت سیاسی، شامل انتقال قدرت و توزیع قدرت، تحلیل آماری اثر هر دو مولفه با استفاده از شاخص‌های کمی بر کیفیت حاکمیت قانون مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

مولفه انتقال قدرت، عامل اصلی جداسازی نظام‌های دموکراتیک از غیردموکراتیک است. در این

پژوهش با پیروزی از ادبیات، شاخص حقوق سیاسی^۱ پرسون و تابلینی (۲۰۰۴) و خانه آزادی (۲۰۱۷) به دلیل ساختار و محتوای خود برای سنجش کیفیت سازوکار دموکراتیک انتقال قدرت مورد استفاده قرار گرفته است. این شاخص کیفیت قواعد انتخاباتی را از جهت وجود رقابت و سلامت انتخابات، فرایند انتخاب مدیران دولتی و نمایندگان مجلس از طریق انتخابات، حق برخورداری آزادانه از تشکیل حزب و فعالیت سیاسی، فعالیت آزادانه و موثر احزاب مخالف دولت مورد ارزیابی قرار می‌دهد. شاخص حقوق سیاسی از ۱ تا ۷ رتبه‌بندی می‌شود که ۷ نشان‌دهنده کم‌ترین و ۱ نشان‌دهنده بیش‌ترین کیفیت دموکراسی است، که در این پژوهش به جهت حفظ منطق روند صعودی، مقادیر در علامت منفی ضرب شده‌اند. اطلاعات مربوط به شاخص حقوق سیاسی به صورت پرسشنامه‌ای از جامعه نمونه هر کشور تهیه و پرسش‌های مطرح‌شده به سه موضوع زیر دسته‌بندی می‌شوند:

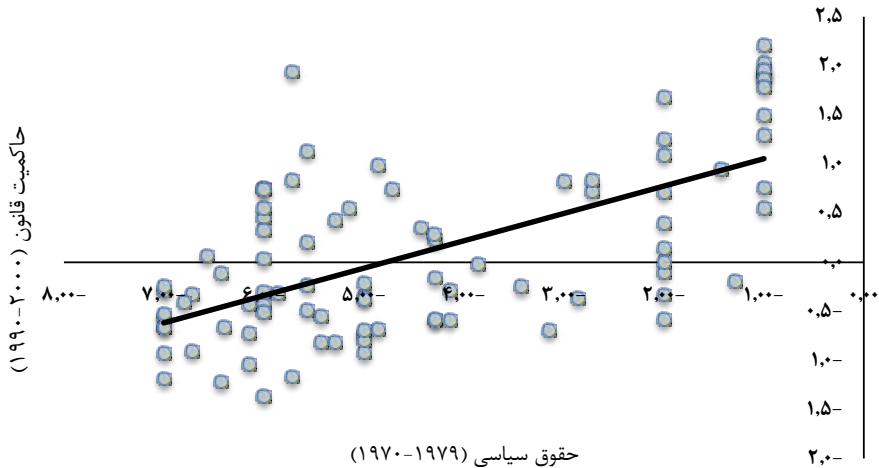
فرایند انتخابات^۲: با سه پرسش شامل عناوین آزادانه و عادلانه بودن قانون انتخابات، فرایند انتخاب مسئولان دولت، و مجلس؛

تکثرگرایی سیاسی و مشارکت^۳: با چهار پرسش شامل عناوین حق تاسیس و فعالیت آزادانه احزاب سیاسی، سطح حضور واقعی و فعالیت اثرگذار جریان مخالف گروه حاکم، میزان اثرگذاری و کنترل گروه‌های ذی‌نفوذ مانند ارتش بر رأی و خواست عمومی، و میزان آزادی اقلیت‌های قومی و دینی برای حضور در رقابت انتخاباتی؛ و

عملکرد دولت^۴: با سه پرسش شامل عناوین میزان اختیار نمایندگان منتخب در تعیین سیاست‌ها، سطح فساد دولت، میزان شفافیت و پاسخگویی دولت.

شکل (۲) پراکندگی شاخص حاکمیت قانون (۲۰۰۰-۱۹۹۰) را در هر سطح از شاخص حقوق سیاسی (۱۹۷۹-۱۹۷۰) نشان می‌دهد. شاخص حاکمیت قانون (Kaufmann et al., 2010)، کیفیت تضمین اجرای قراردادها، ضمانت حقوق مالکیت، سلامت پلیس و دادگاه‌ها را ارزیابی می‌کند.

1. Political Rights Index
2. Electoral Process
3. Political Pluralism and Participation
4. Functioning of Government



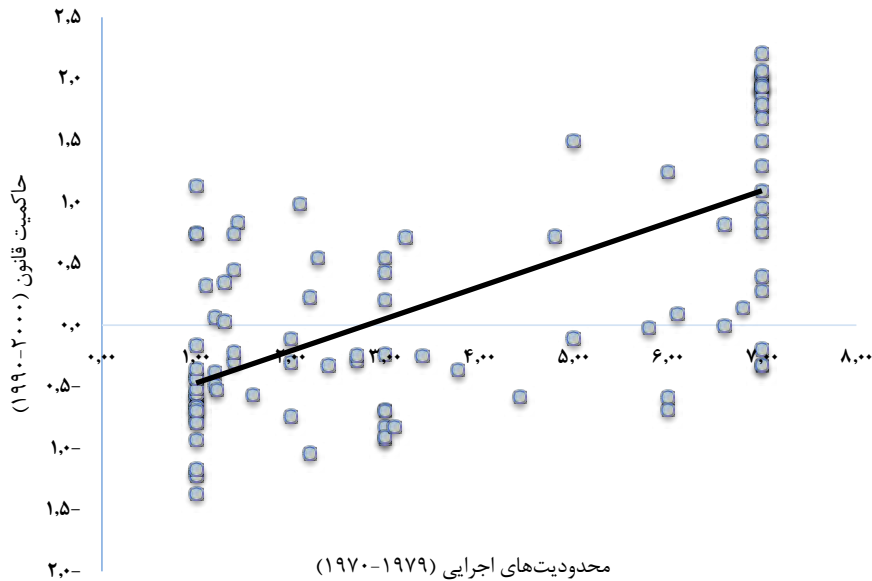
شکل ۲: انتقال قدرت و حاکمیت قانون

مطابق شکل (۲)، هرچه روند انتقال قدرت دموکراتیک‌تر باشد، کیفیت حاکمیت قانون افزایش می‌یابد.

دومین مولفه قدرت سیاسی، کیفیت توزیع قدرت است. در این پژوهش، با پیروی از ادبیات (Acemoglu et al., 2002)، شاخص محدودیت‌های اجرایی^۱ مارشال و همکاران (۲۰۰۴)، به دلیل توجه به کیفیت استقلال قوا و محدودیت‌های اعمالی بر گروه حاکم در اعمال قدرت، به عنوان متغیر نماینده کیفیت توزیع قدرت مورد استفاده قرار گرفته است. این شاخص کشورها را در بازه (۱،۷) رتبه‌بندی می‌کند و داده‌های آن به صورت پرسشنامه‌ای تهیه می‌شود. این شاخص عناوینی چون میزان محدودیت قدرت سیاسی، میزان نظارت قوه مقننه بر قوه مجریه، و توازن قدرت میان قوا را ارزیابی می‌کند. در حوزه محدودیت بر قدرت اجرایی، اگر در یک نظام سیاسی، محدودیت‌های قانونی بر گروه صاحب قدرت اجرایی نقض شود یا سایر قوا و نهادهای سیاسی از استقلال کافی برای نظارت بر قدرت اجرایی برخوردار نباشند، کم‌ترین امتیاز بدان تعلق می‌گیرد. در مقابل، اگر قوای مقننه یا قضایی مستقل و قدرتمندی وجود داشته باشد که از طریق قانونگذاری و نظارت، قدرت سیاسی را مقید سازد، بالاترین امتیاز را کسب خواهد کرد.

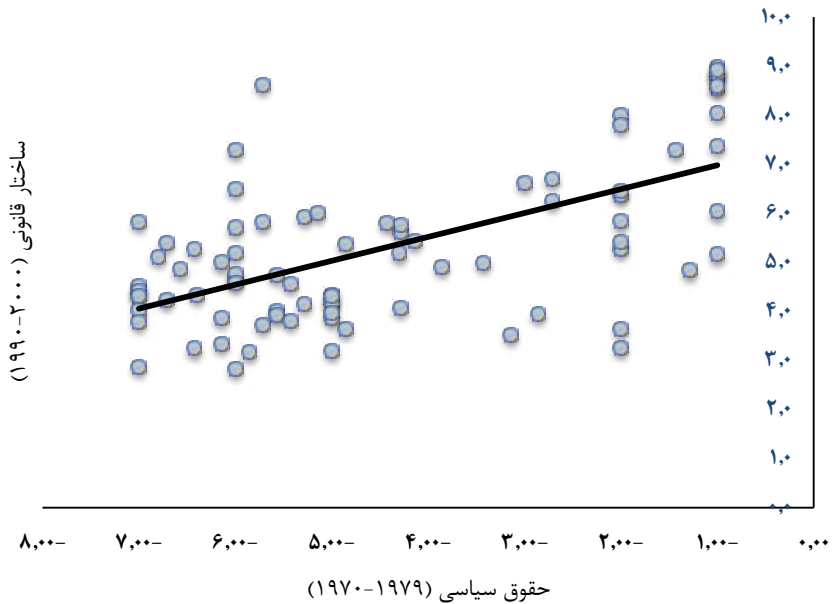
شکل (۳)، پراکنندگی شاخص حاکمیت قانون (۱۹۹۰-۲۰۰۰) را در هر سطح از شاخص

محدودیت‌های اجرایی (۱۹۷۰-۱۹۷۹) نشان می‌دهد. مطابق **شکل (۳)**، با کاهش میزان تمرکز قدرت، کیفیت حاکمیت قانون افزایش می‌یابد.



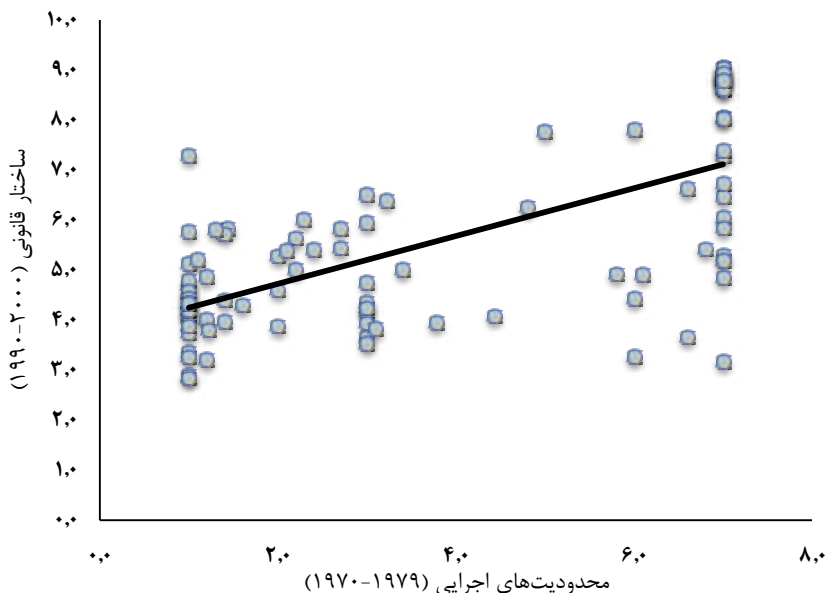
محدودیت‌های اجرایی (۱۹۷۰-۱۹۷۹)
شکل ۳: توزیع قدرت و حاکمیت قانون

شکل (۴)، پراکندگی شاخص ساختار قانونی (۱۹۹۰-۲۰۰۰) را در هر سطح از شاخص حقوق سیاسی (۱۹۷۰-۱۹۷۹) نشان می‌دهد. شاخص ساختار قانونی **گوارتنی و همکاران (۲۰۰۵)** میزان حمایت از حقوق مالکیت، پشتیبانی قانونی از قراردادها، محدودیت‌های قانونی بر فروش دارایی حقیقی، و میزان سلامت نظام قضایی را ارزیابی می‌کند. مقادیر این شاخص بین ۰ تا ۱۰ است که مقدار بیشتر، کیفیت بهتر ساختار قانونی را نشان می‌دهد. مطابق **شکل (۴)**، هرچه روند انتقال قدرت دموکراتیک‌تر باشد، کیفیت ساختار قانونی افزایش می‌یابد.



شکل ۴: انتقال قدرت و ساختار قانونی

شکل (۵)، به طور مشابه پراکندگی شاخص ساختار قانونی را در هر سطح از شاخص محدودیت‌های اجرایی نشان می‌دهد. بر اساس این، با کاهش تمرکز قدرت، کیفیت ساختار قانونی افزایش می‌یابد. مشاهده‌های فوق نشان می‌دهد که هرچه سازوکار انتقال قدرت دموکراتیک‌تر یا تمرکز قدرت کم‌تر باشد، حمایت از حقوق قانونی شهروندان بیش‌تر است. حال این پرسش مطرح می‌شود که با کنترل اثر یکی از دو مولفه فوق، آیا مولفه دیگر همچنان معنادار خواهد بود و اثر مثبتی بر کیفیت حاکمیت قانون خواهد داشت؟ بخش بعدی با ارائه یک الگوی تجربی به بررسی این پرسش می‌پردازد.



شکل ۵: توزیع قدرت و ساختار قانونی

الگوی تجربی

در این بخش، به ارائه یک الگوی تجربی پرداخته می‌شود. یکی از مسائل الگوهای تجربی در این حوزه مشکل درون‌زایی به دلیل وجود علیت معکوس است، چرا که ممکن است بین حاکمیت قانون و دو مولفه انتقال و توزیع قدرت، علیت معکوس برقرار باشد. بدین معنا که کیفیت بهتر حاکمیت قانون در گذشته به شکل‌گیری سازوکار دموکراتیک انتقال قدرت و تکثر آن در آینده منجر شده باشد. با هدف کنترل مسئله علیت معکوس، با پیروی از ادبیات (Boschini et al., 2013)، مدل تجربی بر اساس یک زمان‌بندی مشخص برآورد می‌شود. این زمان‌بندی، شامل دو دوره زمانی مختلف است بدین شکل که کیفیت دو مولفه قدرت سیاسی، شامل توزیع و انتقال قدرت، را در دوره زمانی اول (دهه ۱۹۷۰)، و کیفیت حاکمیت قانون را در دوره زمانی دوم (دهه ۱۹۹۰) مشخص می‌سازد. ویژگی دیگر این زمان‌بندی آن است که با توجه به وقوع شوک‌های قیمتی منابع طبیعی به عنوان یکی از متغیرهای کنترل مدل تجربی در بازه ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰، زمان‌بندی فوق با در نظر گرفتن ابتدا و انتهای

این دوره، اثر وقوع شوک‌های قیمتی را نیز کنترل می‌کند. جدول (۱)، توصیف داده‌های مورد استفاده را نشان می‌دهد.

جدول ۱: توصیف داده‌ها

متغیر	مشاهده‌ها	میانگین	انحراف معیار	کمینه	بیشینه
شاخص حاکمیت قانون	۱۰۱	۰/۲۳	۰/۹۸	-۱/۳۷	۲/۲۱
شاخص محدودیت‌های اجرایی	۱۰۲	۰/۵	۰/۳۵	۱/۰۰	۷/۰۰
شاخص حقوق سیاسی	۹۰	-۴/۴۲	۲/۰۱	-۷/۰۰	-۱/۰۰
شاخص ساختار قانونی و امنیت حقوق مالکیت	۹۴	۵/۵۹	۱/۸۲	۲/۸۴	۹/۰۴
درآمد سرانه	۱۰۰	۶/۹۲	۰/۹۲	۵/۱۹	۸/۶۸
منابع طبیعی	۱۰۰	-۰/۰۹	۰/۱۴	۰/۰۰	۰/۰۸
سطح باز بودن اقتصاد	۹۳	۰/۴۷	۰/۲۵	۰/۰۶	۱/۲۳

متغیر کنترل اصلی مدل سطح توسعه‌یافتگی در ابتدای دوره زمانی مورد مطالعه (۱۹۷۰ میلادی) است. سطح توسعه‌یافتگی در ابتدای دوره زمانی، می‌تواند کیفیت حاکمیت قانون در آینده را تحت تاثیر قرار دهد. برای سنجش این متغیر، از شاخص درآمد سرانه در سال ۱۹۷۰ میلادی به عنوان متغیر نماینده سطح توسعه‌یافتگی در ابتدای دوره زمانی مورد مطالعه استفاده شده است. مطالعات نشان می‌دهند که درجه باز بودن اقتصاد^۱ به جهت شکل‌دهی سازوکارهای تجارت آزاد و حقوق مرتبط با آن، می‌تواند کیفیت حاکمیت قانون در آینده را تحت تاثیر قرار دهد (Frankel & Romer, 1999). در این پژوهش از میانگین نسبت تجارت خارجی (مجموع صادرات و واردات) بر تولید ناخالص داخلی در بازه زمانی ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ به عنوان متغیر نماینده درجه باز بودن اقتصاد استفاده می‌شود.

نوع کشور استعمارکننده از جهت نظام حقوقی و قانونی که در کشور مستعمره ایجاد می‌کند نیز می‌تواند عملکرد آن کشور را در آینده از جهت کیفیت حاکمیت قانون تحت تاثیر قرار دهد (Lipset, 1994). به همین جهت دو متغیر مجازی به ترتیب برای کشورهای تحت تاثیر نظام حقوقی بریتانیا و فرانسه تعریف می‌شود. وابستگی به منابع طبیعی می‌تواند کیفیت عملکرد کشورها را در حمایت از حقوق اقتصادی تحت تاثیر قرار دهد (Sala-i-Marti & Subramanian, 2013). در این پژوهش، به دلیل وجود داده‌های در دسترس برای بیش‌تر کشورها، میانگین سهم صادرات منابع طبیعی از تولید ناخالص داخلی

(Sachs Warner, 2001) در بازه زمانی ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۹ به عنوان متغیر نماینده وابستگی به منابع مورد استفاده قرار گرفته و داده‌های آن از مجموعه WDI^۱ گردآوری شده است. برای برآورد رگرسیون، از یک نمونه گسترده شامل ۱۰۲ کشور در بازه (۱۹۷۰-۲۰۰۰) استفاده می‌شود که شامل ۲۲ کشور توسعه‌یافته و ۸۰ کشور در حال توسعه است (نگاه کنید به جدول ۱). متغیر وابسته مدل در این پژوهش، میانگین شاخص حاکمیت قانون^۲ در بازه ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ است (Kaufmann et al., 2010). همچنین، با هدف تحلیل حساسیت نتایج به تغییر متغیر وابسته، از شاخص ساختار قانونی و امنیت حقوق مالکیت (LSPR)^۳ در بازه زمانی ۱۹۹۰-۲۰۰۰ نیز به عنوان متغیر نماینده حاکمیت قانون استفاده می‌شود. استفاده از دو شاخص متفاوت که توسط دو مرجع مختلف تهیه شده است، می‌تواند میزان قابل اطمینان بودن نتایج را مشخص سازد. معادله تجربی مورد برآورد عبارت است از:

$$RuleofLaw = \alpha_0 + \alpha_1 \times GDP + \alpha_2 \times PoliticalPower + \alpha_3 \times X + \epsilon. \quad (1)$$

در رابطه (۱)، متغیر وابسته، شاخص میانگین حاکمیت قانون در بازه زمانی ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ است. اولین متغیر کنترل، درآمد سرانه در ابتدای دوره زمانی مورد مطالعه (۱۹۷۰) است که سطح توسعه‌یافتگی هر کشور را کنترل می‌کند. قدرت سیاسی، دومین متغیر مستقل مدل است که با دو شاخص مرتبط با دو مولفه انتقال قدرت و توزیع قدرت نمایندگی می‌شود. در نهایت، سایر متغیرهای کنترل برای تحلیل حساسیت مورد استفاده قرار می‌گیرد.

نتایج

نتایج برآورد در **جدول (۲)** ارائه شده است. ستون (۱)، اثر مولفه انتقال قدرت (شاخص حقوق سیاسی) را برآورد می‌کند. مطابق نتایج به‌دست‌آمده، ضریب مربوط به مولفه انتقال قدرت مثبت و معنادار است. ستون (۲)، به‌طور مشابه اثر مولفه توزیع قدرت (شاخص محدودیت‌های اجرایی) را برآورد می‌کند. ضریب به‌دست‌آمده مثبت و معنادار است. در نهایت، رگرسیون اصلی پژوهش در ستون (۳) ارائه شده است که در آن اثر هر دو مولفه به‌طور توأمان مورد بررسی قرار می‌گیرد. ستون (۳)، نشان می‌دهد با کنترل اثر مولفه توزیع قدرت، ضریب مولفه انتقال قدرت (شاخص حقوق سیاسی)

1. World Development Indicators
2. Rule of Law
3. Legal Structure and Security of Property Rights

مثبت ولی فاقد معناداری است. در مقابل، ضریب مولفه توزیع قدرت (شاخص محدودیت‌های اجرایی) مثبت و معنادار است. بنابراین، نتایج ستون (۳) بیانگر آن است که هرچه تمرکز قدرت سیاسی کم‌تر باشد، حمایت از حقوق قانونی شهروندان بیش‌تر است. همچنین، با کنترل اثر مولفه توزیع قدرت در ستون (۳)، مولفه انتقال قدرت اثر معناداری بر کیفیت حاکمیت قانون نخواهد داشت. درآمد سرانه در هر سه رگرسیون مثبت و معنادار است. هرچه سطح توسعه‌یافتگی در ابتدای دوره مطالعه بیش‌تر باشد، کیفیت حمایت از حقوق مالکیت در انتهای دوره مورد مطالعه بیش‌تر است. ستون‌های (۴) تا (۷) اثر افزودن سایر متغیرهای کنترل را بر نتایج به‌دست‌آمده نشان می‌دهد. همان‌طور که نتایج رگرسیون ستون‌های (۴) تا (۷) نشان می‌دهد، تحلیل حساسیت نتایج با افزودن متغیرهای کنترل تأثیری بر نتایج اصلی ندارد و همچنان ضریب شاخص محدودیت‌های اجرایی مرتبط با مولفه توزیع قدرت مثبت و معنادار است. در مقابل، شاخص حقوق سیاسی مرتبط با مولفه انتقال قدرت در ستون‌های (۴) تا (۷) با حضور مولفه توزیع قدرت معنادار نیست.

جدول ۲: قدرت سیاسی و حاکمیت قانون

	(۷)	(۶)	(۵)	(۴)	(۳)	(۲)	(۱)
عرض از مبدأ	-۴/۶۲۰*** (۰/۷۷۲)	-۴/۳۷۴*** (۰/۷۶۷)	-۴/۲۸۰*** (۰/۷۴۴)	-۳/۹۹۰*** (۰/۷۰۳)	-۴/۵۷۲*** (۰/۷۰۶)	-۵/۱۰۱*** (۰/۴۵۴)	-۴/۰۱۷*** (۰/۶۷۲)
درآمد سرانه	۰/۶۷۷*** (۰/۰۹۸)	۰/۶۳۷*** (۰/۰۹۶)	۰/۶۲۴*** (۰/۰۹۳)	۰/۵۷۴*** (۰/۰۸۲)	۰/۶۵۶*** (۰/۰۸۱)	۰/۷۱۸*** (۰/۰۷۳)	۰/۶۷۱*** (۰/۰۸۲)
انتقال قدرت	۰/۰۲۲ (۰/۰۵۱)	۰/۰۲۲ (۰/۰۵۱)	۰/۰۲۰ (۰/۰۵۱)	۰/۰۲۱ (۰/۰۵۱)	۰/۰۱۷ (۰/۰۵۳)	۰/۰۹۹*** (۰/۰۳۶)	
توزیع قدرت	۰/۰۸۴° (۰/۰۴۵)	۰/۱۰۷** (۰/۰۴۳)	۰/۱۰۷** (۰/۰۴۳)	۰/۱۲۵*** (۰/۰۴۰)	۰/۰۸۷** (۰/۰۴۱)	۰/۱۰۰*** (۰/۰۲۷)	
درجهٔ باز بودن اقتصاد	-۰/۲۹۹ (۰/۲۹۰)	-۰/۵۴۴** (۰/۲۵۳)	-۰/۵۰۶** (۰/۲۴۳)	-۰/۴۱۱° (۰/۲۲۹)			
بریتانیا	۰/۲۵۴ (۰/۱۶۱)	۰/۲۰۶ (۰/۱۶۱)	۰/۱۶۸ (۰/۱۴۵)				

ادامه جدول ۲: قدرت سیاسی و حاکمیت قانون

(۷)	(۶)	(۵)	(۴)	(۳)	(۲)	(۱)
۰/۱۳۴	۰/۰۸۹					فرانسه
(۰/۱۶۱)	(۰/۱۶۱)					
-۱/۱۱۱						وابستگی به منابع
(۰/۶۷۰)						
۷۹	۷۹	۷۹	۷۹	۸۵	۹۷	مشاهده‌ها
۲۹/۰۸۲***	۲۹/۰۸۲***	۲۹/۰۸۲***	۲۹/۰۸۲***	۲۹/۰۸۲***	۲۹/۰۸۲***	آماره F
۰/۷۴۱	۰/۷۴۱	۰/۷۴۱	۰/۷۴۱	۰/۷۴۱	۰/۷۴۱	آماره R2

توضیح: خطاهای استاندارد مربوط به هر ضریب در داخل پرانتز ارائه شده است. *، **، و *** به لحاظ آماری دلالت بر معناداری ضرایب به ترتیب در سطح ۱۰ درصد، ۵ درصد، و ۱ درصد دارد.

تغییر متغیر وابسته

در این بخش، تحلیل حساسیت نتایج پژوهش نسبت به تغییر متغیر وابسته مورد بررسی قرار می‌گیرد. با استفاده از میانگین شاخص ساختار قانونی و امنیت حقوق مالکیت (۲۰۰۰-۱۹۹۰)، جدول

(۳) تحلیل حساسیت نتایج به تغییر متغیر وابسته را نشان می‌دهد.

در ستون (۱)، ضریب مولفه انتقال قدرت مثبت و معنادار است. در ستون (۲)، ضریب مولفه توزیع قدرت مثبت و معنادار است. در ستون (۳)، ضریب مولفه توزیع قدرت همچنان مثبت و معنادار است، اما ضریب مولفه انتقال قدرت با کنترل اثر توزیع قدرت، دیگر معنادار نیست. ستون‌های (۴) تا (۷) بیانگر این است که با افزودن سایر متغیرهای کنترل، نتایج اصلی تغییری نمی‌کند. بنابراین، جدول (۳) بیانگر آن است که تغییر متغیر وابسته اثری بر نتایج پژوهش ندارد و کاهش تمرکز قدرت سیاسی به افزایش حاکمیت قانون منجر می‌شود.

جدول ۳: تغییر متغیر وابسته

	(۷)	(۶)	(۵)	(۴)	(۳)	(۲)	(۱)
عرض از مبدأ	-۳/۲۱۱°	-۲/۸۹۱°	-۲/۷۹۸°	-۲/۵۱۳°	-۲/۲۴۱°	-۳/۹۵۶°	-۱/۹۴۱
	(۱/۷۱۷)	(۱/۷۲۲)	(۱/۶۹۱)	(۱/۵۷۸)	(۱/۵۵۱)	(۰/۹۳۷)	(۱/۴۹۱)
درآمد سرانه	۱/۲۰۵***	۱/۱۴۴***	۱/۱۳۱***	۱/۰۸۴***	۱/۱۴۹***	۱/۲۷۹***	۱/۱۶۵***
	(۰/۲۱۱)	(۰/۲۰۹)	(۰/۲۰۴)	(۰/۱۷۹)	(۰/۱۷۴)	(۰/۱۵۲)	(۰/۱۸۲)
انتقال قدرت	-۰/۰۰۷	-۰/۰۱۶	-۰/۰۲۱	-۰/۰۱۸	-۰/۰۲۲		۰/۱۵۳**
	(۰/۱۱۴)	(۰/۱۱۵)	(۰/۱۱۴)	(۰/۱۱۳)	(۰/۱۱۲)		(۰/۰۷۷)
توزیع قدرت	۰/۱۶۴°	۰/۲۱۳***	۰/۲۱۳***	۰/۲۲۸***	۰/۱۸۶**	۰/۱۸۲**	
	(۰/۰۹۷)	(۰/۰۹۲)	(۰/۰۹۲)	(۰/۰۸۵)	(۰/۰۸۵)	(۰/۰۵۵)	
درجهٔ باز بودن اقتصاد	-۰/۵۸۹	-۱/۱۳۴**	-۱/۰۸۱**	-۱/۱۰۰**			
	(۰/۶۴۲)	(۰/۵۴۴)	(۰/۵۱۹)	(۰/۴۸۹)			
بریتانیا	۰/۲۹۰	۰/۱۹۷	۰/۱۴۹				
	(۰/۳۳۹)	(۰/۳۳۷)	(۰/۳۰۵)				
فرانسه	۰/۱۷۰	۰/۱۲۰					
	(۰/۳۴۳)	(۰/۳۴۵)					
وابستگی به منابع	-۲/۳۴۸						
	(۱/۵۰۸)						
مشاهده‌ها	۷۶	۷۶	۷۶	۷۶	۸۰	۹۲	۸۲
آماره F	۱۹/۱۹۲***	۱۹/۱۹۲***	۱۹/۱۹۲***	۱۹/۱۹۲***	۱۹/۱۹۲***	۱۹/۱۹۲***	۱۹/۱۹۲***
آماره R2	۰/۶۶۴	۰/۶۵۲	۰/۶۵۱	۰/۶۵۰	۱/۶۲۱	۰/۶۸۹	۰/۵۹۰

توضیح: خطاهای استاندارد مربوط به هر ضریب در داخل پرانتز ارائه شده است. *، **، *** به لحاظ آماری دلالت بر معناداری ضرایب به ترتیب در سطح ۱۰ درصد، ۵ درصد، و ۱ درصد دارد.

الگوی متغیر ابزاری

در این پژوهش با هدف کمینه‌سازی علیت معکوس، از یک زمان‌بندی خاص شامل دو دوره زمانی استفاده شده است. به این شکل که کیفیت انتقال قدرت و توزیع قدرت در دوره زمانی اول - ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۹ - کیفیت حاکمیت قانون در دوره زمانی دوم - ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ - را مشخص می‌سازد. ولی این امکان همچنان وجود دارد که مدل تجربی به دلیل وجود متغیر حذف‌شده دچار مشکل درون‌زایی باشد.

در این بخش، برای حل مشکل درون‌زایی متغیر توزیع قدرت از روش متغیر ابزاری استفاده می‌شود. مطالعات انجام‌شده عملکرد استعمارگران در کشورهای مستعمره را به عنوان عامل کلیدی شکل‌دهنده کیفیت حقوق مالکیت مستعمرات در زمان معاصر معرفی می‌کنند (Acemoglu et al., 2002) و توضیح می‌دهند که استعمارگران اروپایی دارای راهبرد دوگانه‌ای در مستعمره‌سازی و شکل‌دهی نهادهای مرتبط با حاکمیت قانون در مستعمرات بوده‌اند. در راهبرد نخست، استعمارگران در مستعمراتی که سکونت نیافته‌اند، با هدف استخراج منابع خام و معدنی و انتقال آن به سرزمین اصلی، عمدتاً حکومت‌هایی با تمرکز قدرت سیاسی بالا تاسیس کرده‌اند. در این حالت، قدرت متمرکز سیاسی ابزار تسلط بر مستعمره و نقض حقوق قانونی ساکنان بومی بوده که استخراج منابع خام و معدنی را تسهیل و تسریع می‌کرده است. در مقابل، در کشورهایی که مهاجران ساکن شده‌اند، این مناطق - عمدتاً در آمریکای شمالی - دارای جمعیت بومی کمی بوده و به همین جهت اکثریت نسبی جمعیت را مهاجران اروپایی تشکیل می‌داده‌اند. در این مناطق، مهاجران اروپایی از ابتدا مالک منابع و دارایی شده و به همین جهت انگیزه داشته‌اند که با شکل‌دهی قدرت سیاسی غیرمتمرکز، امکان نقض حقوق قانونی توسط سیاستمدار را محدود سازند. بر اساس این، نرخ مرگ‌ومیر مهاجران اروپایی به عنوان متغیر ابزاری نماینده عملکرد استعمارگران در شکل‌دهی قدرت سیاسی و نهادهای مرتبط با حاکمیت قانون معرفی می‌گردد و نشان داده می‌شود که با کنترل این متغیر فرهنگ، مذهب، زبان و سایر مولفه‌های مرتبط اثر معناداری بر کیفیت نهادهای قانونی حمایت از حقوق مالکیت ندارند. در واقع، آنچه کیفیت نهادهای قانونی را در این کشورها تحت تاثیر قرار داده، نوع راهبرد مهاجران در شکل‌دهی ساختار سیاسی بوده است.

هرچه نرخ مرگ‌ومیر مهاجران اروپایی در منطقه‌ای بیش‌تر باشد، به معنای شکل‌گیری قدرت سیاسی متمرکز توسط مهاجران با هدف نقض حقوق قانونی ساکنان بومی و بیشینه‌سازی فرایند استخراج منابع است. در توضیح ارائه‌شده از سوی پرسون و تابلینی (۲۰۰۶) نیز به‌طور مشابه راهبرد مهاجران اروپایی در تعامل با هر منطقه از طریق کانال قدرت سیاسی استقرار یافته اجرایی شده است. استعمارگران ابتدا قدرت سیاسی هر منطقه را بنا بر راهبرد مورد نظر خود شکل داده و پس از آن، قدرت سیاسی مستقر سیاست مورد نظر استعمارگران را اجرایی ساخته است. پس در این پژوهش، با پیروی از پرسون و تابلینی (۲۰۰۶) و عجم‌اوغلو و همکاران (۲۰۰۲)، نرخ مرگ‌ومیر مهاجران اروپایی به عنوان متغیر ابزاری برای مولفه توزیع قدرت - شاخص محدودیت‌های اجرایی - مورد استفاده قرار می‌گیرد. نمونه مورد مطالعه شامل ۶۶ کشور مستعمره است که داده‌های مربوط به نرخ مرگ‌ومیر آن‌ها در دسترس است.

جدول (۴)، نتایج برآورد حاصل از رگرسیون دومرحله‌ای (2SLS) را با استفاده از متغیر ابزاری

ارائه می‌دهد. ستون (۱)، نتایج مرحله اول از رگرسیون دومرحله‌ای را نشان می‌دهد. ضریب مربوط به نرخ مرگ‌ومیر مهاجران اروپایی در ستون (۱) مطابق انتظار منفی و معنادار است که نشان می‌دهد هرچه نرخ مرگ‌ومیر مهاجران اروپایی بیشتر باشد، محدودیت‌های اجرایی (متغیر نماینده توزیع قدرت) کم‌تر و تمرکز قدرت بیشتر است و برعکس. ستون (۲) نتایج مرحله دوم از رگرسیون دومرحله‌ای را نشان می‌دهد. ضریب مربوط به مولفه توزیع قدرت در ستون (۲) مطابق انتظار مثبت و معنادار است. هرچه تمرکز قدرت بیشتر باشد، کیفیت حاکمیت قانون کم‌تر است. در ستون (۳)، از شاخص ساختار قانونی و امنیت حقوق مالکیت به جای شاخص حاکمیت قانون به عنوان متغیر وابسته استفاده شده است. با وجود تغییر متغیر وابسته در ستون (۳)، نتایج اصلی همچنان برقرار است. ضریب مربوط به مولفه توزیع قدرت در ستون (۳) مثبت و معنادار است.

جدول ۴: رویکرد متغیر ابزاری

(۳)	(۲)	(۱)	
مرحله دوم	مرحله دوم	مرحله اول	متغیر وابسته
ساختار قانونی	حاکمیت قانون	توزیع قدرت	
		-۱/۹۵۰*** (۰/۵۲۳)	نرخ مرگ‌ومیر مهاجران
۰/۱۸۱*** (۰/۰۶۱)	۰/۱۱۸*** (۰/۰۳۲)		توزیع قدرت
۱/۰۴۶** (۰/۰۷۷)	۰/۵۶۹*** (۰/۰۸۹)	۰/۴۷۵ (۰/۳۷۶)	درآمد سرانه
-۲/۵۹۱** (۱/۰۶۳)	-۴/۲۹۳** (۰/۵۴۹)	۳/۹۵۵ (۳/۳۰۴)	عرض از مبدأ
۶۱	۶۴	۶۵	مشاهده‌ها
۴۳/۳۷۵***	۴۳/۳۷۵***	۴۳/۳۷۵***	آماره F
۰/۵۹۹	۰/۵۹۹	۰/۵۹۹	آماره R2

توضیح: خطاهای استاندارد مربوط به هر ضریب در داخل پرانتز ارائه شده است. *، **، و *** به لحاظ آماری دلالت بر معناداری ضرایب به ترتیب در سطح ۱۰ درصد، ۵ درصد، و ۱ درصد دارد.

بحث و نتیجه‌گیری

هدف این پژوهش، بررسی اثر ساختار قدرت سیاسی بر حاکمیت قانون به عنوان یکی از عوامل کلیدی در فرایند توسعه اقتصادی کشورهای مختلف است. در این پژوهش، با تفکیک دو مولفه کلیدی ساختار قدرت سیاسی، شامل انتقال قدرت و توزیع قدرت از یکدیگر، اثر هر یک بر کیفیت حاکمیت قانون مورد بحث قرار می‌گیرد. انتقال قدرت یا به صورت دموکراتیک از طریق انتخابات رقابتی صورت می‌پذیرد یا به صورت انحصاری از فردی به فرد دیگر منتقل می‌شود. توزیع قدرت نیز یا به صورت متمرکز در اختیار یک فرد یا گروه محدود بوده یا میان گروه‌های مختلف هم‌سطح توزیع شده است. در این پژوهش، با تمرکز بر مولفه توزیع قدرت سیاسی استدلال می‌شود که صرف وجود انتخابات آزاد و رقابتی، ضمانت کافی را برای حمایت از حاکمیت قانون فراهم نمی‌سازد. انتقال قدرت دموکراتیک اگرچه امکان انتخابات آزاد و رقابتی گروه سیاسی حاکم را برای مردم فراهم می‌آورد، اما نمی‌تواند به‌تنهایی ضامن عدم سوء استفاده از قدرت توسط فرد یا گروه منتخب طی دوره استقرار در قدرت سیاسی باشد. در صورتی که گروه سیاسی منتخب دارای قدرت سیاسی بالایی برای اتخاذ تصمیم‌ها و سیاست‌های دلبخواهی مبتنی بر منافع فردی یا گروهی باشد، سیاست‌های اتخاذ شده آنان می‌تواند حقوق عمومی و حاکمیت قانون را تضعیف سازد. در مقابل، مولفه توزیع قدرت سیاسی از نقش مهم‌تری در حفظ حقوق فعالان اقتصادی و استقرار حاکمیت قانون برخوردار است. توزیع غیرمتمرکز قدرت سیاسی میان بازیگران مختلف سبب می‌شود که هیچ بازیگری از اختیار کافی برای نقض حقوق قانونی سایر بازیگران برخوردار نباشد. همچنین، توزیع قدرت سیاسی میان بازیگران مختلف این انگیزه را به آن‌ها می‌دهد که با هدف حفظ حقوق خود، از شکل‌گیری نهادهای حامی حاکمیت قانون حمایت کنند.

پژوهش با ارائه یک مدل تجربی و در نظر گرفتن دو شاخص کمی برای دو مولفه نظام سیاسی شامل توزیع و انتقال قدرت، فرضیه‌های پژوهش را مورد آزمون قرار می‌دهد. نتایج حاصل از برآورد تجربی نشان می‌دهد که با کنترل اثر مولفه توزیع قدرت سیاسی، مولفه انتقال قدرت سیاسی اثر معناداری بر کیفیت حاکمیت قانون ندارد. هرچه قدرت سیاسی متمرکزتر باشد، گروه سیاسی حاکم از اختیار و امکان بیش‌تری برای نقض حقوق گروه‌های رقیب و عموم مردم برخوردار است که این امر به کاهش کیفیت حاکمیت قانون منجر می‌شود. در مقابل، هرچه قدرت سیاسی میان گروه‌های مختلف توزیع شده باشد، دامنه قدرت و اختیار گروه حاکم برای نقض حقوق قانونی سایر بازیگران محدودتر

است و میزان حمایت از حقوق قانونی شهروندان بیش‌تر است. نتایج به‌دست‌آمده با افزودن سایر متغیرهای کنترل شامل اثر نوع نظام حقوقی، درجهٔ باز بودن اقتصاد، اثر وابستگی به منابع طبیعی، و استفاده از متغیر ابزاری همچنان برقرار است.

در این پژوهش، تلاش شده است دو گام موثر نسبت به ادبیات موجود در حوزه اقتصاد سیاسی برداشته شود. در گام نخست، با تفکیک اثر دو مولفه مهم ساختار قدرت سیاسی شامل انتقال قدرت و توزیع قدرت، استدلال شده که توزیع قدرت سیاسی نقش کلیدی در شکل‌گیری نهادهای حامی حاکمیت قانون در کشورهای مختلف داشته است. در گام دوم، با استفاده از الگوی تجربی و شاخص‌های کمی نشان داده شده که با کنترل اثر مولفه توزیع قدرت، مولفه انتقال قدرت اثر معناداری بر کیفیت حاکمیت قانون نداشته است.

نتایج به‌دست‌آمده ضمن پررنگ کردن نقش مولفه توزیع قدرت سیاسی در حمایت از حقوق قانونی شهروندان، توجه قانونگذاران و سیاستگذاران را به نقش کلیدی توزیع قدرت در نهادها و بازیگران مختلف جلب می‌نماید. بر اساس این، نتایج پژوهش پیشنهاد می‌کند که وضع قوانینی که بتواند قدرت سیاسی را متکثرتر و مقیدتر سازد، به بهبود حاکمیت قانون، حمایت از حقوق شهروندان، و ارتقای روند توسعه اقتصادی منجر خواهد شد. در مقابل، تمرکز بیش‌تر قدرت اجرایی و سیاسی به تضعیف نهادهای قانونی، نقض حقوق شهروندان و در نتیجه تخریب روند توسعه کشورها منجر می‌شود.

نتایج به‌دست‌آمده در این پژوهش نیازمند است که با مطالعه موردی و بررسی تجربه تاریخی کشورهای مختلف، به‌ویژه کشورهای منطقه خاورمیانه و ایران، مورد کنکاش دقیق‌تر قرار گیرد که این خود می‌تواند زمینه پژوهش‌های متنوعی را در آینده فراهم آورد.

منابع

الف) انگلیسی

- Acemoglu, D., Johnson, S., & Robinson, J. A. (2002). Reversal of Fortune: Geography and Institutions in the Making of the Modern World Income Distribution. *The Quarterly Journal of Economics*, 117(4), 1231-1294. <https://doi.org/10.1162/003355302320935025>
- Alesina, A., & Rodrik, D. (1994). Distributive Politics and Economic Growth. *The Quarterly Journal of Economics*, 109(2), 465-490. <https://doi.org/10.2307/2118470>
- Alesina, A., & Rosenthal, H. (1995). Partisan Politics, Divided Government, and the

- Economy: Cambridge University Press.
- Barro, R. J., & McCleary, R. M. (2003). Religion and Economic Growth. National Bureau of Economic Research Cambridge, Working Paper No. 9682.
- Besley, T., & Kudamatsu, M. (2008). Making Autocracy Work. In E. Helpman (Ed.), Institutions and Economic Performance (pp. 452-510): Harvard University Press.
- Bloom, D. E., Sachs, J. D., Collier, P., & Udry, C. (1998). Geography, Demography, and Economic Growth in Africa. *Brookings Papers on Economic Activity*, 1998(2), 207-295. <https://doi.org/10.2307/2534695>
- Boschini, A., Pettersson, J., & Roine, J. (2013). The Resource Curse and Its Potential Reversal. *World Development*, 43(1), 19-41. <https://doi.org/10.1016/j.worlddev.2012.10.007>
- De la Torre, C., & Ortiz Lemos, A. (2016). Populist Polarization and the Slow Death of Democracy in Ecuador. *Democratization*, 23(2), 221-241. <https://doi.org/10.1080/13510347.2015.1058784>
- Frankel, J. A., & Romer, D. H. (1999). Does Trade Cause Growth? *American Economic Review*, 89(3), 379-399.
- Freedom House (2017). Freedom in the World 2017 - Singapore, Available at: <https://www.refworld.org/docid/59c102df6.html>
- Gerring, J., Thacker, S. C., & Alfaro, R. (2012). Democracy and Human Development. *The Journal of Politics*, 74(1), 1-17. <https://doi.org/10.1017/S0022381611001113>
- Guiso, L., Sapienza, P., & Zingales, L. (2009). Cultural Biases in Economic Exchange? *The Quarterly Journal of Economics*, 124(3), 1095-1131. <https://doi.org/10.1162/qjec.2009.124.3.1095>
- Gwartney, J. D., Lawson, R. A., & Clark, J. R. (2005). Economic Freedom of the world, 2002. *The Independent Review*, 9(4), 573-593.
- Kaufmann, D., Kraay, A., & Mastruzzi, M. (2010). The Worldwide Governance Indicators: Methodology and Analytical Issues. World Bank Policy Research Working Paper No. 5430.
- Lindert, P. H. (2004). Growing Public: Volume 1, the Story: Social Spending and Economic Growth since the Eighteenth Century (Vol. 1): Cambridge University Press.
- Lipset, S. M. (1994). The Social Requisites of Democracy Revisited. 1993 Presidential Address. *American Sociological Review*, 59(1), 1-22.
- Marshall, M. G., Jagers, K., & Gurr, T. R. (2004). Polity IV. College Park, Maryland: University of Maryland.
- Nasiri Khalili, A. A., & Behniafar, A. R. (2020). Investigating the Dimensions and Components of the Rule of Law in Inclusive Development and Its Political Consequences. *Political Science Quarterly*, 16(52), 97-117. http://psq.kiau.ac.ir/article_677575.html
- North, D. C., Wallis, J. J., & Weingast, B. R. (2009). Violence and Social Orders: A Conceptual Framework for Interpreting Recorded Human History: Cambridge University Press.
- O'Donnell, G. A. (1998). Horizontal Accountability in New Democracies. *Journal of Democracy*, 9(3), 112-126.
- Persson, T., & Tabellini, G. (2004). Constitutional Rules and Fiscal Policy Outcomes. *American Economic Review*, 94(1), 25-45.
- Persson, T., & Tabellini, G. (2006). Democracy and Development: The Devil in the Details. *American Economic Review*, 96(2), 319-324.

- Persson, T., Roland, G., & Tabellini, G. (1997). Separation of Powers and Political Accountability. *The Quarterly Journal of Economics*, 112(4), 1163-1202. <https://doi.org/10.1162/003355300555457>
- Robinson, J. A., & Acemoglu, D. (2012). *Why Nations Fail: The Origins of Power, Prosperity and Poverty*: Profile London.
- Sachs, J. D. (2003). Institutions Don't Rule: Direct Effects of Geography on Per Capita Income. National Bureau of Economic Research Cambridge, Working Paper No. 9490.
- Sachs, J. D., & Warner, A. M. (2001). The Curse of Natural Resources. *European Economic Review*, 45(4-6), 827-838. [https://doi.org/10.1016/S0014-2921\(01\)00125-8](https://doi.org/10.1016/S0014-2921(01)00125-8)
- Sala-i-Martin, X., & Subramanian, A. (2013). Addressing the Natural Resource Curse: An Illustration from Nigeria. *Journal of African Economies*, 22(4), 570-615. <https://doi.org/10.1093/jae/ejs033>
- Sobhani, H., & Bayat, S. (2014). Comparing the Effects of Improving Institutions on Per Capita Income in Oil-Exporting and Industrial Countries. *The Journal of Planning and Budgeting*, 19(1), 151-178. <http://jpbud.ir/article-1-1140-fa.html>
- Tabellini, G. (2010). Culture and Institutions: Economic Development in the Regions of Europe. *Journal of the European Economic Association*, 8(4), 677-716. <https://doi.org/10.1111/j.1542-4774.2010.tb00537.x>
- Taiebnia, A., & Nikoonesbati, A. (2013). Institutions and Economic Growth. *The Journal of Planning and Budgeting*, 18(1), 109-132. <http://jpbud.ir/article-1-849-fa.html>
- Whiteley, P. F. (2000). Economic Growth and Social Capital. *Political Studies*, 48(3), 443-466. <https://doi.org/10.1111/1467-9248.00269>

جدول اپ: فهرست کشورهای نمونه

Algeria	Germany	Niger
Argentina	Ghana	Nigeria
Australia	Greece	Norway
Austria	Guatemala	Pakistan
Bahrain	Guinea-Bissau	Panama
Bangladesh	Guyana	Paraguay
Barbados	Haiti	Peru
Belgium	Honduras	Philippines
Benin	Hungary	Poland
Bhutan	Iceland	Portugal
Bolivia	India	Qatar
Brazil	Indonesia	Romania
Burkina Faso	Iran	Saudi Arabia
Burundi	Ireland	Senegal
Cameroon	Israel	Sierra Leone
Canada	Italy	South Africa
Central African Rep.	Jamaica	Spain
Chad	Japan	Sri Lanka
China	Jordan	Swaziland
Colombia	Kenya	Sweden
Congo Rep. Of	Korea	Switzerland
Costa Rica	kuwait	Syria
Cote d'Ivoire	Madagascar	Thailand
Cyprus	Malawi	Togo
Denmark	Malaysia	Trinidad and Tobago
Dominican Republic	Mali	Tunisia
Ecuador	Mauritania	Turkey
Egypt	Mauritius	Uganda
El Salvador	Mexico	United Kingdom
Fiji	Morocco	United States
Finland	Nepal	Uruguay
France	Netherlands	Venezuela
Gabon	New Zealand	Zambia
Gambia The	Nicaragua	Zimbabwe